



عالمه سادات هاشمی  
مدرس حوزه دانشگاه

پرتو

## یک گردهمایی خانوادگی

پیاده روی اربعین یک گردهمایی باشکوه مذهبی، اجتماعی، فرهنگی و فراملیتی است که هیچ سازمان، مؤسسه یا مجموعه دولتی ای متولی برگزاری آن نیست. در واقع، برگزارکنندگان این همایش بی نظیر تک تک دل دادگان مکتب عاشورا هستند، مؤمنانی که اشتیاق دیدار آنان را وادار کرده است به ندای «هل من ناصر» امام زمانشان پاسخ دهند. این حرارت و اشتیاق زن و مرد، پیر و جوان، کودک و بزرگسال و ایرانی و عراقی و غیر آن نمی شناسد. فقط کافی است روح آزادی خواهی و بزرگ منشی داشته باشی تا همراه این موج دادخواهی شاهد زیباترین و عالی ترین جلوه های انسانیت و ایمان و از خود گذشتگی باشی. پیاده روی اربعین یک نمایشگاه زنده و واقعی است که شرکت کنندگان در آن با یک هدف مشترک و متعالی در کنار یکدیگر قرار می گیرند. این هدف مشترک، یعنی حسین (ع)، آن ها را به خلق زیباترین صحنه های ایثار، صبر، تعامل، تواضع، هم گرایی، همدلی و عشق وادار می کند.

شاید به جرئت بتوان گفت شرکت کنندگان در این همایش جلوه های کوتاهی از اخلاق کریمانه مردم در دولت منجی را به نمایش می گذارند و در حقیقت، آمادگی و توان خود را برای یاری امام زمان (عج) اعلام می کنند.

آنان که تجربه این پیاده روی را دارند اعتراف می کنند در این سفر سخت، لذت های معنوی شیرینی را چشیده اند. در واقع، تماشای آن همه بصیرت، بزرگ منشی، تواضع، مهمان نوازی، تحمل، مدارا و همدلی باعث رشد شخصیت افراد و تغییر نگرش آنان به زندگی می شود. این پیاده روی به زائران حسین (ع) و یاوران مهدی (عج) فرصت تفکر و خودسازی می دهد و توان آنان را برای رؤیایی با مشکلات بالا می برد. کودکان و نوجوانان در این پیاده روی هویت دینی خود را بازمی یابند و با تجربه احساسات عمیق روحانی به شکوفایی معنوی می رسند.

چه هوشمندند مادرانی که برای بی اثر کردن هجوم شدید و بی امان فرهنگی بر فرزندان خود، این فرصت عالی را انتخاب می کنند.

آنان با شرکت در این همایش، به راحتی عصاره و خلاصه دین را که همان تولی و تبری است، جرعه جرعه در کام فرزندانشان می چکانند و آنان را برای نقش آفرینی در تمدن نوین اسلامی آماده می کنند.

هم چنین در بعد جهانی، حضور افراد مختلف با فرهنگ های متفاوت و از ملیت های گوناگون هم گرایی و وحدت مؤمنان در سراسر جهان را به دنبال دارد و اعتماد اجتماعی را بین آنان افزایش می دهد. در نتیجه، تفاوت زبان، رنگ و ملیت عملاً بی اعتبار می شود و تفکر مؤمنان به صورت یک شبکه بزرگ جهانی درمی آید، چیزی که امروز برای ظهور به آن نیاز داریم.



عکس: حسن صلواتی شهرآرا

## شهربانو

۲۸ شهریور ۱۴۰۱  
۲۲ مهر ۱۴۴۴  
شماره ۳۷۴۴

(۲)

## آقا طلبید

یارقیه جان، دل هوایی کربلا شده ام. از آغاز ماه صفر ذکر برداشته بودم که بطلبید و بد جوری دلم شکسته بود. یک هفته مانده به اربعین، همه چیز روبه راه شد و برات کربلا را گرفتم.

راهی سفری شدم که یک عمر انتظارش را کشیده بودم. فراز و نشیب هم کم نبود. کنار خیابان خوابیدیم. برای گرفتن غذای نذری در صف ایستادیم. برای نیازهای روزمره زندگی گاهی مستأصل شدیم. خیلی ها گفتند، نروید خطرناک است، نروید ناامنی است، نروید نروید، اما وقتی طلبیده باشد، برای رفتن سر از پانمی شناسی و می روی.

شبان شب های جاده اندیمشک را که رد کردیم و به مرز مهران نزدیک شدیم، بغض چهل ساله ام ترکید. چقدر نزدیکیم به همان راهی که آرزو می کردیم باز شود، به راه کربلا، مثل همه دهه شصتی ها که دعای قنوت و پایان نمازشان بازگشایی راه کربلا بود، و حالا به لحظه استجابت دعایم نزدیک می شدم.

اول رفتیم نجف. ایوان نجف عجب صفایی داشت. مردم این شهر شیعه چقدر شبیه ما بودند و غریب نبودیم. خدمت رسانی به زائران در این شهر در سطح وسیعی با ایرانیان بود.

بعد از دو روز زیارت حرم امام علی (ع) راهی کربلا شدیم. از مسجد سهله تا کربلا، سیل جمعیت ما را با خود برد. خسته که شدیم، در کنار همه آن ها که نمی شناختیم ماندیم. زنی عرب که ما را نمی شناخت، برایمان جای آورد. دخترک چشم و ابرومشکی عراقی برایمان شام تعارف کرد. خانم با محبتی برایمان بالشت آورد و ما زیر سقف آسمان و در پناه یک خیمه گاه، روی زمین سخت خوابیدیم. خوابیدیم مثل کودکی در آغوش مادر.

جانم برایتان بگویم اگر غریب ترین و تنهاترین هم باشی، اینجا در این مسیر، همه چیز با تو سرآشنایی و مهر دارد.

السلام علیک یا ابا عبد!... به ورودی عزیزترین شهر مسلمانان که می رسیدیم، تپش قلب می گیرم. ناخودآگاه صدامی زم «عباس، عباس!» و بیش از همه، چشم انتظار دیدن آقاترین برادر دنیا هستم.

حالا رسیده ام به تاریخی ترین لحظه ای که می توانم در همه دوران زندگی ام تجربه کنم، روبه روی گنبد حرم قمر بنی هاشم. باشکوه ترین احساسات برایم رقم می خورد. صدایش می زنم. مثل یک رفیق شش دانگ حرف می زنم. درددل می کنم. گاهی گریه راه گلویم را می بندد. گاهی مات می شوم و خیره می مانم. هرچه هست، دارم بار سال ها سخت دویدن تا رسیدن را ذره ذره زمین می گذارم.

بین الحرمین را نمی شود توصیف کرد. فقط باید بیایید. باید بطلبید. باید وسط جمعیت ایرانی و عراقی بنشینید و زیارت عاشورا را با صدای بلند بخوانی. هیچ معادلی برای بین الحرمین پیدا نمی کنم. برای درک این زیبایی، فقط کوله تان را ببندید و دل به دریا بزنید.

القصه، در این سفر مردمی را دیدم که با همه کمبود زیرساخت کشورشان و با همه مشکلاتی که کشور جنگ زده شان داشت، با روی گشاده در خانه هایشان به رویمان باز بود و نه تنها سفره های طعامشان که سفره های دلشان وسیع و گشوده بود. اینجا آغوش ها به مهر به روی شیعیان و محبان اهل بیت (ع) باز بود.

حالا که داریم برمی گردیم، من به سفر بعدی فکر می کنم و از امروز ذکر برداشته ام که باز هم بطلبید. این بار مشتاقی ترم. آقا جان، منتظرم سال بعد هم برات کربلا براریم بفرستی.



عکس: محمد حسن صلواتی شهرآرا



زهرة رنگ آمیز  
روزنامه نگار

مہتاب